



HomePage: https://jquran.um.ac.ir/	Vol. 55, No. 1: Issue 110, Spring & summer 2023, p.245-263	
Online ISSN: 2538-4198	Print ISSN: 2008-9120	
Receive Date: 08-06-2022	Revise Date: 27-01-2023	Accept Date: 30-01-2023
DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2023.77097.1316	Article type: Original	

Placement of the *Arḍ* (earth) on the *Hūt* (fish); an Israeli Tradition or a Reference to a Fact of the Universe

Sayyede Haniye Momen (Corresponding author), Ph.D. student, Shiraz University

Dr. Ali Sameni, Assistant professor, Shiraz University

Email: hmomen25@yahoo.com

Abstract

This paper deals with criticizing the article "Isnad and Content Analysis of Hadith of *Hūt* (fish) through considering its historical background" which has been published in the Journal of hadith studies, number 23. In this article, the authors confirmed the isnad of the hadith. Still, by finding similarities between the narrations related to the hadith of *Hūt* and the Bible, in the first and the most important step, they tried to dispute the main hadith and consider it as one of the Israeli traditions. Some of the reasons mentioned in the next steps to weaken and ultimately reject the hadith are the existence of an Israeli person in the isnad of some related hadiths, Solitariness of hadith of *Hūt*, shakiness (*Iḍṭirāb*) of the similar hadiths' texts, opposition with the scientific facts, and absence of a reasonable and logical explanation about this hadith. In this paper, the authors' evidence on the criticism of the aforesaid hadith was reviewed. Also, by referring to the Quranic verses as well as other narrations, the criticisms against them were answered. According to the results, the hadith of *Hūt* cannot be considered as an Israeli tradition.

Keywords: Hadith, *Arḍ*, *Hūt*, *Mā'*, *Israeli*





HomePage: https://jquran.um.ac.ir/	سال ۵۵ - شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۱۰ - بهار و تابستان ۱۴۰۲، صص ۲۶۳ - ۲۴۵
شاپا الکترونیکی ۴۱۹۸-۲۵۳۸	شاپا چاپی ۹۱۲۰-۲۰۰۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۷/۱۱/۱۰	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۷/۱۱/۰۷
DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2023.77097.1316	تاریخ دریافت: ۱۴۰۷/۰۳/۱۸
	نوع مقاله: پژوهشی

استقرار «ارض» بر «حوت» خبری اسرائیلی یا اشاره به یکی از حقایق عالم هستی

سیده هانیه مؤمن (نویسنده مسئول)

دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه شیراز

Email: hmomen25@yahoo.com

دکترعلی ثامنی

استادیار دانشگاه شیراز

چکیده

نوشتار پیش رو نقدی بر مقاله «تحلیل سندی و محتوایی حدیث حوت با توجه به پیشینه تاریخی آن» است که در بیست و سومین شماره دو فصلنامه علمی حدیث پژوهی انتشار یافته است. نگارندگان در این نوشتار علی‌رغم تأیید اعتبار این حدیث از نظر سند، در اولین و مهمترین گام تلاش کرده‌اند با یافتن مشابهت‌هایی میان احادیث هم‌خانواده حدیث حوت و کتب عهدین، حدیث اصلی را نیز محل مناقشه قرار دهند و آن را در زمره اخبار اسرائیلی معرفی کنند. از جمله ایراداتی که در گام‌های بعدی به‌عنوان قرآینی در تضعیف و در نهایت طرح و رد حدیث حوت ذکر شده است عبارت‌اند از: وجود شخصیتی اسرائیلی در زنجیره سند برخی از احادیث هم‌خانواده، خبر واحد بودن حدیث حوت، اضطراب متون احادیث مشابه، مخالفت با قطعیات علمی و فقدان توجیه معقول و منطقی پیرامون حدیث محل بحث. در این نوشتار، مستندات نویسندگان در نقد حدیث مذکور بازنگری شد و پس از پاسخگویی به ایرادات وارد بر آن‌ها با استناد به آیات قرآن و نیز سایر روایات، این نتیجه حاصل شد که حدیث حوت را نمی‌توان در زمره اخبار اسرائیلی قلمداد کرد.

واژگان کلیدی: حدیث، ارض، حوت، ماء، اسرائیلی.

مقدمه

حدیث استقرار زمین بر حوت که به طرق مختلف در منابع فریقین ذکر شده است، محل نقد و نظرهای گوناگونی قرار گرفته است. عده‌ای چون فیض کاشانی و ملا صالح مازندرانی بر اعتبار این حدیث تأکید کرده‌اند (مازندرانی، ۱۱/۴۴؛ فیض کاشانی، الوافی، ۲۶/۴۷۲)؛ چنان‌که محدثی چون محمدتقی مجلسی حدیث حوت را همچون متواتر دانسته و بر صحت و عدم انکار آن تصریح کرده است (مجلسی، لوامع، ۳۴۳/۵). در مقابل، برخی دیگر چون سیدجعفر مرتضی عاملی و محمود ابوریه اصرار کرده‌اند حدیث محل بحث را بی اعتبار بدانند و آن را باطل و مردود اعلام کنند (عاملی، الصحیح، ۲۸۹؛ ابوریه، ۱۷۳).

نویسندگان این نوشتار، رویکرد دوم را برگزیده و تلاش کرده‌اند با معیار قراردادن پیشینه تاریخی حدیث حوت و یافتن مشابهت‌هایی میان این دسته از احادیث و مطالبی در متون عهدین، آن‌ها را در زمره اخباری به شمار آورند که شخصیت‌هایی اسرائیلی از متون محرف عهدین به منابع اسلامی وارد کرده‌اند. تلاش بر آن است که به روش تحلیلی انتقادی و با استفاده از دلایل نقلی و عقلی، ضمن بررسی جامع این گزاره به این سؤال پاسخ داده شود که آیا حقیقتاً روایت مذکور، روایتی اسرائیلی است که از متون محرف عهدین وارد منابع فریقین شده است یا اینکه آموزه‌ای صحیح است که به حقیقتی علمی در عالم هستی اشاره می‌کند؟ از این رو، در ادامه شبّهات مدنظر مؤلفان به تحلیل و ارزیابی آن‌ها می‌پردازیم.

۱. اشکالات وارد بر حدیث حوت

۱.۱. وجود نشانه‌هایی بر اسرائیلی بودن این روایت

أ. پیشینه حدیث در ادیان گذشته: اولین و مهم‌ترین عاملی که نویسندگان در اسرائیلی بودن حدیث حوت بدان استناد جسته‌اند، پیشینه آن در ادیان گذشته است؛ به نوعی که می‌توان گفت سایر ادله مطرح شده در مخدوش دانستن این حدیث نیز برخاسته از چنین ذهنیت و نگرشی راجع به آن است. مشابهت برخی واژگان چون بهیموت و لویاتان میان احادیث هم‌خانواده و کتب عهدین و نیز مشابهت در سرنوشت لویاتان، از جمله دلایل مهمی است که نویسندگان با استناد به آن اذعان کرده‌اند که این حدیث از آبشخور اسرائیلیات نشأت می‌گیرد (موسوی و روشن ضمیر، صص ۱۲۷ تا ۱۲۸).

ب. وجود شخصیتی اسرائیلی به نام کعب‌الأحبار در زنجیره سند برخی از این روایات: مؤلفان، وجود راوی یهودی‌الأصل به نام کعب‌الأحبار در زنجیره سند برخی از احادیث مرتبط با روایات حوت را قرینه‌ای بر اسرائیلی بودن تمام روایاتی می‌دانند که در مقام بیان استقرار زمین بر حوت است (همان، صص ۱۲۹ تا ۱۳۰).

نقد و ارزیابی: در این باره لازم است بیان کرد اولاً وجود اشتراک و مشابهت میان آموزه‌های ادیان مختلف، مقوم انگاره اقتباسی بودن آن آموزه نیست. احادیث زیادی را می‌توان یافت که در عین برخورداری از صحت و اعتبار، مشابه مضامین آن‌ها در متون عهدین نیز یافت می‌شود که این امر حاکی از اتحاد ادیان و سرچشمه‌گرفتن همگی آن‌ها از یک منشأ و گوهر واحد است؛ ثانیاً از میان اسامی بهیموت و لویاتان (که نویسندگان، آن‌ها را به دلیل مشابهت با متون عهدین، قرینه‌ای بر اقتباس از آن متون دانسته و از این طریق تلاش کرده‌اند شاهی بر اسرائیلی بودن حدیث حوت بیابند)، اسم بهیموت به صورت معرب و با عبارت «بهمه» در سه موضع از قرآن کریم نیز استعمال شده است.^۱

آرتور جفری در خصوص کلمه بهمه در قرآن کریم معتقد است که عرب، کلمه بهمه را از لفظ عبری بهمه، مفرد بهیموت اخذ کرده است (۱۴۸). بدین ترتیب نمی‌توان مشابهت در اسامی مذکور را دلیل بر اقتباس از متون محرف عهدین دانست، زیرا همان گونه که بیان شد یکی از این الفاظ در قرآن نیز استعمال شده است و همان طور که اشتراک میان الفاظ قرآن و کتب عهدین، دلیل بر اقتباس نیست؛ بلکه بر مهیم و مصدق بودن قرآن بر آن‌ها دلالت دارد. درباره احادیث مذکور نیز چنین است؛ توضیح آنکه، همان طور که قرآن کریم مصدق بخش صحیح و تحریف نشده عهدین است و نه تنها عبارات، بلکه مضامین صحیح آن دو را تأیید و تصدیق می‌کند، روایات نیز چنین مأموریتی را ایفا می‌کند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» (آل عمران: ۳).

ثالثاً، همان گونه که نویسندگان تصریح کرده‌اند مشابهت مذکور، تنها میان برخی احادیث هم‌خانواده حدیث حوت و متون عهدین یافت می‌شود، نه تمام روایاتی که در این باره ذکر شده‌اند. بنابراین، حتی اگر بنا باشد به دلیل این مشابهت، اشکالی متوجه حدیث حوت باشد، تنها احادیث مشتمل بر این مشابهت که در دسته احادیث هم‌خانواده و نه حدیث اصلی یاد شده‌اند در زمره اسرائیلیات قرار می‌گیرند، نه مجموع احادیثی که در مقام بیان استقرار زمین بر حوت است و اتفاقاً در آن‌ها وجه شباهتی با متون عهدین وجود ندارد. درباره وجود شخصیتی یهودی‌الأصل به نام کعب‌الأخبار نیز قاعده چنین است و نام وی تنها در تعداد محدودی از این روایات ذکر شده است که به لحاظ محتوایی نیز این دسته از احادیث با حدیث محل بحث تفاوت‌هایی دارد؛ از این رو، تضعیف و به عبارت دیگر اسرائیلی خواندن آن فقط باید احادیث در بردارنده چنین راوی را شامل شود، نه اینکه صرف نام راوی یهودی‌الأصل در زنجیره سند تعداد محدودی از احادیث

۱. «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرِ مُجَلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» (مانده: ۱).
«لِيُشْهِدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْفُقَرَاءَ» (حج: ۲۸).
«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِنَّهَا لِلَّهِ وَمَا وَجَدَ لَهُ أَشْرًا مِمَّا بَشَرُوا الْفَاسِقِينَ» (حج: ۳۴).

مرتبط، حدیث اصلی را نیز مورد خدشه و فاقد حجیت قرار دهد. مردود بودن این معیار وقتی روشن تر می شود که مؤلفان در ابتدای مقاله، بر اعتبار و صحت سند حدیث اصلی مهر تأیید زده و حداقل از نظر سندی حدیث اصلی را معتبر دانسته اند.

۱. ۲. خبر واحد بودن

مؤلفان در این بخش با استناد به اینکه حدیث مذکور در زمره اخبار آحاد است، حجیت آن را انکار کرده اند و بر این مبنا حتی صحت سندی را که در ابتدای نوشتار بدان اذعان کردند، بی اعتبار دانسته و بیان داشته اند که خبر واحد مفید ظن است و اگر در احکام و امور تعبدی دارای اثر شرعی، حجت باشد، در موضوعات خارجی ای چون موضوعات تاریخی که اثر شرعی ندارند، حجت نیست (موسوی و روشن ضمیر، ۱۲۹).

نقد و ارزیابی: در اینجا باید بیان کرد که در خبر واحد بودن این گونه روایات اختلافی نیست؛ اما اولاً این دسته از روایات از نظر اعتبار، به تعبیر علامه مجلسی مانند متواترند (مجلسی، لوامع، ۳/۴۳۵)؛ ثانیاً خبر واحد بودن به خودی خود نمی تواند حدیث را از اعتبار ساقط کند. ضمن اینکه استناد مؤلفان به عدم حجیت خبر واحد در موضوعات خارجی فاقد اثر شرعی نیز درخور تأمل است. آیت الله معرفت در این باره معتقد است: اعتبار خبر واحد ثقه جنبه تعبدی ندارد، بلکه از دیدگاه عقلاً جنبه کاشفیت ذاتی دارد که شرع نیز آن را پذیرفته است. بنای انسان ها بر آن است که بر اخبار کسی که ثقه است ترتیب اثر دهند و همچون واقع معلوم با آن رفتار کنند و این نه قراردادی است و نه تعبد محض، بلکه همان جنبه کاشفیت آن است که این خاصیت را به آن می بخشند...؛ از این رو، اعتبار خبر واحد ثقه، نه مخصوص فقه و احکام شرعی است و نه جنبه تعبدی دارد، بلکه اعتبار آن عام و در تمامی مواردی است که عقلاً از جمله شارع، کاربرد آن را پذیرفته اند. بر این اساس، اخبار عدل ثقه از بیان معصوم، چه درباره تفسیر قرآن و چه دیگر موارد، از اعتبار عقلایی پذیرفته شده شرع برخوردار است و کاشف و بیانگر بیان معصوم است و حجیت دارد و همانند آن است که شخصاً و مستقیماً از معصوم تلقی شده باشد (معرفت، ۱۴۳).

به عبارت دیگر، بنابر آنچه علمای اصول گفته و بر آن پای فشرده اند، مهم ترین یا تنها دلیل بر حجیت خبر واحد سیره عقلاست که شارع هم آن را امضا کرده و دست کم رد نکرده است و بی شک، این سیره از نظر مفاد و مضمون خبر گسترش دارد و به هیچ وجه به اخبار مربوط به احکام شرعی اختصاص ندارد. شاهد بر استواری این نظریه، نصوص فراوانی است که در ابواب گوناگون وارد شده است و بر ثابت شدن برخی موضوعات با خبر واحد دلالت دارند؛ مانند ثابت شدن عزل وکیل با خبر ثقه (کلانتری، صص ۲۱۴ تا ۲۱۵). باتوجه به آنچه گذشت، برخلاف ادعای نویسندگان، حجیت خبر واحد به موضوعات فقهی اختصاص

ندارد و از این رو نمی‌توان حدیث حوت را به دلیل اینکه خارج از موضوعات فقهی است، فاقد اعتبار دانست.

۱.۳. اضطراب متون احادیث

نویسندگان در این بخش، اضطراب متون احادیث محل بحث را که به صورت افزایش عباراتی در احادیث هم‌خانواده که حدیث اصلی فاقد آن بود و نیز با پس و پیش شدن برخی عبارات ظهور و نمود یافته‌اند، شاهدهی دیگر در طرح و رد حدیث حوت دانسته‌اند (موسوی و روشن ضمیر، ص ۱۲۹).

نقد و ارزیابی: در توضیح این مطلب باید بیان کرد که محقق در مواجهه با اضطراب متن روایات، با توجه به راهکارهایی که علما ارائه داده‌اند باید بتواند نسخه صحیح را به دست آورد و آن را مبنای فهم روایت معصوم قرار دهد، نه اینکه به محض مواجهه با احادیث مضطرب، آن‌ها را از اعتبار و حجیت ساقط داند؛ زیرا اضطراب در حدیث از عوامل مختلفی چون منع نقل و تدوین حدیث، ادراج، تقطیع روایات، نقل به معنا... نشأت می‌گیرد و تنها در صورتی می‌توان روایت را به دلیل اضطراب در متن فاقد حجیت دانست که پس از به‌کارگیری روش‌های علمی، اضطراب آن برطرف نشود و متون با یکدیگر در تضاد و تناقض باشند. حتی اگر تنوع و تشتت به نحوی است که به دلیل وجود تناقض در متون نتوان به متن اصلی دست یافت، در یافتن حدیث اصلی باید به ترجیح برخی از نسخه‌های روایت بر بعضی دیگر مطابق با اصولی که محدثان اعلام داشته‌اند، اقدام کرد (میرجلیلی، ۱۵۸ تا ۱۵۹)؛ چراکه اصولاً وصف اضطراب در خصوص حدیث زمانی محقق می‌شود که نتوان روایتی را بر دیگری ترجیح داد، اما اگر وجهی از وجوه چون اضطراب بودن راویان یا کثرت مصاحبشان با مروی عنه و... در یکی از روایات یافت شود و بتوان از این طریق آن را بر دیگری ترجیح داد، حدیث مرجح معتبر است و نمی‌توان درباره آن، وصف اضطراب را استعمال کرد (حسینی قزوینی، ۲۱۸).

نویسنده مفاتیح الأصول نیز در این باره معتقد است که مجرد اضطراب متن حدیث به زیاده و نقصان، در جواز اعتماد بدان قدحی وارد نمی‌کند و تنها در صورت تعارض میان دو روایتی که نتوان یکی را بر دیگری ترجیح داد، این اضطراب سبب قدح می‌شود (طباطبایی، ۵۱۳).

بنابراین، صرف اضطراب در متن حدیث را نمی‌توان به‌عنوان عاملی در طرح و رد حدیث مطرح کرد و حتی گاهی ممکن است حدیث مضطرب نیز در شمار احادیث صحیح قرار گیرد، چنان‌که زرکشی معتقد است: «گاهی قلب و شذوذ و اضطراب در قسم حدیث حسن و صحیح داخل می‌گردند» (قاسمی، ۱۳۶).

باتوجه به آنچه گذشت، درباره حدیث حوت نیز باید بیان کرد که روایات وارد شده در این موضوع به صورت‌های مختلفی نقل شده است و به تعبیر مؤلفان مضطرب است؛ اما اولاً، این اضطراب به‌گونه‌ای نیست که منجر به تعارض روایات وارد شده در این زمینه با یکدیگر شود، بلکه همان‌گونه که خود بیان

داشته‌اند، در برخی از روایات، عبارات ذکر شده در حدیث جا به جا شده و در برخی دیگر، عباراتی به آن‌ها افزوده شده است و ثانیاً، صحت سند و اضبط بودن روایان حدیث ذکر شده در کتاب کافی که مؤلفان نیز بدان اذعان کرده‌اند، عامل مهمی در ترجیح این نسخه بر سایر نسخ است.

۱. ۴. مخالفت با قطعیات علمی و مسلمات تجربی و فقدان توجیه معقول و منطقی

نویسندگان در این قسمت بیان داشته‌اند که حدیث حوت با قطعیات علمی و مسلمات تجربی در تضاد است و هیچ گونه توجیه منطقی و عقلایی که بتوان مطابق با آن، حدیث مذکور را تحلیل و تفسیر کرد، وجود ندارد. آنان معتقدند رعایت جانب حزم و احتیاط در داوری روایات و اعتراف به ناتوانایی عقل در درک برخی موضوعات تنها در جایی درست است که روایات با یافته‌های تجربی مسلم و قطعیات علمی در تعارض نباشد (موسوی و روشن ضمیر، ۱۲۹).

نقد و ارزیابی: در مقام نقد باید بیان کرد که از نظر فیلسوفان علم که کارشان ارزیابی روش تحقیق علوم است، اساساً در علوم تجربی چیزی به نام قانون قطعی و یقینی وجود ندارد و هرچه هست همگی نظریه‌اند و قوانین آن‌ها صرفاً ارزش کاربردی دارند و ارزش هستی‌شناسانه آن‌ها کمتر از آن چیزی است که معمولاً گمان می‌شود. به عبارت دیگر، در قلمرو علوم تجربی، صحت هیچ نظریه‌ای را نمی‌توان اثبات کرد، چه بسا در آینده با آزمایش‌های دیگر و با پیشرفت علم، قوانین نسخ و بی اعتبار شود (آشناور و دیگران، ۱۳۸). بنابراین، اصولاً اصطلاح مسلمات تجربی اصطلاح درستی نیست، ضمن اینکه به نظر می‌رسد نویسندگان مذکور، مقصود از ارض در روایت مذکور را کره زمین دانسته‌اند؛ زیرا آنچه تاکنون در علوم تجربی پیرامون زمین و لایه‌های آن بیان شده است، همگی ناظر به کره زمین بوده است، این در حالی است که در روایت مذکور و اصولاً در زبان عرب، ارض عبارت است از همواری گسترده به زیر پا نه کره زمین (عاملی، تفسیر عاملی، ۴۷۵/۸). با این حال، منجمان و دانشمندان کیهان‌شناسی کره خاکی را که به وسیله آب احاطه شده است، ارض می‌نامند و در مقابل، علامه حسن زاده آملی معتقدند: ارض به این معنا در قرآن استعمال نشده است (۲۴۵/۱).

نکته شایان توجه این است که در عین وجود نظریه‌ها و فرضیه‌های علمی فراوانی راجع به کره زمین در علوم تجربی، درباره زمین (به‌عنوان همواری گسترده به زیر پا، نه کره) و طبقات زیرین آن که یکی از احتمالات درخور توجه در تبیین معنای حدیث حوت ناظر به آن است، اصولاً تجربیاتی وجود ندارد. در طول تاریخ علم بشر چه کسی ادعا کرده است که بر اساس حس و مشاهده یا از طریق ابزارها و دیگر طرق تجربی، راجع به طبقات زیر زمین توانسته است اطلاعاتی کسب کند که بر اساس آن بتوان درستی یا نادرستی روایت محل بحث را اثبات کرد؛ آنچه تاکنون در علم کیهان‌شناسی بیان شده است همگی ناظر

بر لایه‌های زمین به‌عنوان کره (پوسته، گوشته و هسته) است، اما با دقت در روایات حوت روشن می‌شود که این دسته از روایات فی‌الجمله به زمین به‌عنوان همواری زیر پا اشاره دارند؛ چراکه در متن تمامی این روایات، به اتفاق، تعبیر «الارض علی» و نه «فی الارض» استعمال شده است.

باتوجه به این مطلب، استناد مؤلفان به مخالفت این دسته از روایات با یافته‌های تجربی مسلم و قطعیات علمی نارساست و از این رو، اعتراف به ناتوانایی عقل در درک برخی موضوعات، فاقد اشکال است.

۵.۱. جمع‌بندی

مؤلفان، در نهایت نیز چهار احتمال را در خصوص حدیث حوت مطرح کرده‌اند: سکوت کردن و واگذاری حقیقت حدیث حوت به اهلش، تأویل و توجیه ظاهر آن، حمل بر تقیه و طرح و رد. آن‌ها با طرح اشکالاتی راجع به سه احتمال اول تلاش کرده‌اند که احتمال آخر؛ یعنی طرح و رد حدیث را به‌عنوان دیدگاه پذیرفتنی جلوه دهند. از دیدگاه آن‌ها، احتمال اول (سکوت کردن در برابر حدیث حوت) باتوجه به پیشرفت و گسترش آگاهی‌های علمی بشر مناسب نیست. احتمال دوم (تأویل و توجیه ظاهر حدیث) را نیز با دلایلی چون غیرعقلایی بودن برخی توجیهاات، در حد احتمال و نه یقینی بودن این توجیهاات و نیز فقدان توجیھی که با تمام روایات حوت سازگاری داشته باشد، مردود اعلام داشته‌اند. درباره احتمال آخر (حمل بر تقیه باتوجه به وجود احادیث مشابه در منابع اهل سنت) نیز بیان داشته‌اند که استعمال تقیه در اینجا پذیرفتنی نیست، زیرا تقیه معمولاً در جایی است که خطری انسان را تهدید کند (موسوی و روشن ضمیر، ۱۳۱ تا ۱۳۲).

نقد و ارزیابی: راجع به رویکرد اول باید بیان کرد که سکوت و واگذاری حدیث به اهل آن، زمان‌بردار نیست که بتوان با پیشرفت و آگاهی‌های علمی، این رویکرد درباره حدیث را مخدوش دانست. درحقیقت، گاهی برخی سخنان پیشوایان دین محتوایی دشوار دارند و به دلیل مضمون و الایشان نمی‌توان آن‌ها را از طریق اندیشه‌های معمولی دریافت. در این میان، هرکس وظیفه دارد که مرز فهم خود را دریابد و حد آن را نگاه دارد و احادیث برتر از آن را به دلیل نافهمی انکار نکند، اما متأسفانه در تاریخ نقد حدیث، برخی به دلیل وجود مطالبی شگرف و دیرباور در حدیثی به رد گفته‌های پیشوایان دین پرداخته‌اند، درحالی که امامان فقط هنگامی اجازه رد سخن منسوب به ایشان را داده‌اند که مخالف محسوسات و مسلمات عقلی و قرآنی باشد (مسعودی، ۲۸۴). از این رو، امام صادق (ع) هنگام نقادی حدیث از سوی حمزه بن طیار به او امر می‌کند که باز ایستد و سکوت کند و چون وی سکوت می‌کند، امام می‌فرماید: «لَا يَسْعُكُمْ فِيمَا يَنْزِلُ بِكُمْ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ إِلَّا الْكُفَّ عَنْهُ وَالتَّبَيُّتُ وَ الرَّدُّ إِلَى أُمَّةِ الْهُدَى؛ از آنچه به شما می‌رسد و بدان آگاهی ندارید شما را گریزی نیست، جز باز ایستادن و اندیشیدن در آن و بازگرداندن آن به پیشوایان هدایت» (کلینی،

این روایت به تنهایی دلیل محکمی است که سکوت در برابر احادیثی که فهم آن دشوار است امری جایز و بلکه واجب است؛ از این رو، سخن مؤلفان مبنی بر نپذیرفتن رویکرد سکوت در برابر احادیث، از جمله حدیث حوت به دلیل پیشرفت و گسترش آگاهی‌های علمی بشر، رویکردی مردود است که وجه بطلان آن به خوبی روشن است.

نکته دیگر اینکه، معصومان(ع) به دشواری بودن برخی از سخنان خود اذعان کرده و برخی از احادیث خود را «صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ» خوانده و بیان داشته‌اند: «إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ ائْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَدِيثِ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) فَلَا تَنْتَ لَهُ قُلُوبُكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ فَأَقْبَلُوهُ وَ مَا أَشْمَزَتْ مِنْهُ قُلُوبُكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى الْعَالَمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ إِنَّمَا الْهَالِكُ أَنْ يُحَدِّثَ أَحَدُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْهُ لَا يَحْتَمِلُهُ فَيَقُولَ وَ اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا وَ اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا وَ الْإِنكَارُ هُوَ الْكُفْرُ» (کلینی، ۴۰/۱)؛ به راستی حدیث آل محمد صعب است و مستصعب، جز فرشته ای مقرب یا پیغمبری مرسل یا بنده‌ای که خدا دلش را به ایمان آزموده، بدان ایمان نیاورد. آنچه از حدیث آل محمد(ص) به شما رسید و دلنشین شما شد و آن را فهمیدید آن را بپذیرا شوید، آنچه را دل شما نگرفت و آن را نفهمیدید آن را به خدا و رسولش و به عالم از آل محمد(ص) برگردانید، هلاکت در اینجا است که برای یکی از شما آنچه را تحمل ندارد و نمی‌تواند بفهمد باز گویند و او بگوید به خدا این نمی‌شود، به خدا این نمی‌شود، انکار همان کفر است؛ توضیح آنکه، پیشوایان معصوم ما واژه‌های معمولی و عرفی را برای ابراز مقاصد خویش به استخدام می‌گرفته‌اند و کوشش داشته‌اند که آن‌ها را بدون تغییر معنایی به کار ببرند. آنان به گونه‌ای سخن می‌گفتند که مخاطبان بفهمند و اقناع شوند، اما دستگاهی مستقل معناسناختی نیز داشته‌اند. آنان جهان هستی را به گونه‌ای درست، حقیقی و مطابق با واقعیت خارجی می‌شناختند و در این شناخت هیچ‌گاه به خطا نرفته‌اند. آنان از موضعی برتر و بسیار بالاتر از اندیشمندان بشری، جهان را درک و احساس می‌کردند و ناگزیر بودند این درک تازه را که لزوماً با درک ما یکسان نیست، در قالب‌های لفظی معمول و رایج بریزند و تنها آن بخش از واقعیت را به ما بنمایانند که تحمل و ظرفیت پذیرش آن را داریم. بنابراین، آنان از دو نظر محدودیت داشته‌اند: از نظر معنا در این محدودیت به سر می‌بردند که می‌بایست حد عقل و درک ما را رعایت کنند و از نظر تعبیر و بازگویی نیز در این مسیر تنگ گرفتار بودند که از ساختار زبانی معاصر خویش استفاده کنند تا مخاطبان سخنشان را بفهمند و دریابند. آنان ناگزیر بودند واژگان عربی و رایج زبان را وام گیرند و آن را بدان گونه به کار برند که هم معنای ظریف و متعالی نهفته در دل و جان خود را بفهمانند و هم از ساختار رایج زبان عربی تخطی نکنند، اما گاه این معنا چنان ظریف و ژرف

بود که واژه‌ها و ساختار زبان، تاب و تحمل انتقال آن را نداشتند. در چنین مواردی، واژه‌هایی نزدیک به معنای مقصود خود را بر می‌گزیدند و بدون در نظر گرفتن پیرایه‌هایی که در طول زمان با معنای اولیه همراه می‌شود، همان معنای اصلی را با کم‌ترین افزایش و کاهش معنایی به کار می‌بردند (مسعودی، ۲۶۰).

از طرف دیگر، روایاتی که بیانگر تکامل علم و دانش در آخرالزمان است به روشنی مشخص می‌کند که آنچه از علم و آگاهی تاکنون بشریت توانسته است راجع به آن شناخت پیدا کند، قطره کوچکی از دریای علوم است. بنابراین، ادعای مؤلفان مبنی بر عدم جواز سکوت در برابر حدیث حوت به دلیل رشد آگاهی‌های علمی بشر با توجه به این دسته از روایات، ادعایی باطل است و نمی‌توان از این طریق، سکوت در برابر برخی احادیث که فهم آن‌ها دشوار است را غیرموجه جلوه داد. نمونه‌ای از این روایات سخنی از امام صادق (ع) است که در این باره می‌فرماید: «الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا، فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ، فَلَمْ يَعْرِفْ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ، فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْرَجَ الْحَمْسَةَ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا فَبَثَّهَا فِي النَّاسِ، وَصَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ حَتَّى يَبْثَّهَا سَبْعَةٌ وَعِشْرِينَ حَرْفًا» (مجلسی، بحار الأنوار، ۳۳۶/۵۲)؛ علم، بیست و هفت حرف است و همه آنچه پیامبران آورده‌اند دو حرف است و مردم تاکنون، جز دو حرف را شناخته‌اند. چون قائم قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می‌آورد و میان مردم منتشر می‌کند و دو حرف [قبلی] را هم به آن‌ها ضمیمه می‌کند تا همه بیست و هفت حرف را منتشر سازد. بی‌تردید، رشد معجزه‌آسای اندیشه و عقل و پیشرفت مافوق تصور علم در حکومت مهدوی، زمینه‌ساز پیشرفت همه‌جانبه و سبب رسیدن به قلّه جامعه آرمانی و تمدن نوین اسلامی است.

باتوجه به آنچه گذشت روشن می‌شود که سکوت در برابر احادیث غامض و واگذاری علم آن به معصومان (ع) هیچ ایرادی ندارد و نمی‌توان با استناد به رشد آگاهی‌های بشر، این رویکرد راجع به احادیث را از حجیت ساقط دانست. اما رویکرد تأویل و توجیه ظاهر حدیث حوت بر مبنای تأویلات محدثان، همان گونه که مؤلفان بدان تصریح کرده‌اند، رویکردی احتمالی است و نمی‌توان مقصود اصلی حدیث را مطابق با این احتمالات دریافت؛ همان طور که تنوع توجیها ت ذیل حدیث مذکور که هریک از محدثان تلاش کرده‌اند تا مطابق با نظام فکری خود مفهوم آن را کشف کنند، خود مقوم این امر است.

البته زمانی که تأویل احادیث توسط یکی از معصومان (ع) صورت گیرد، این رویکرد، رویکردی صحیح به نظر می‌رسد؛ زیرا تأویل سخنان معصومان (ع) نیز همانند تأویل قرآن در انحصار خداوند و راسخان در علم است. چنان‌که فیض کاشانی با اشاره به این مطلب درباره حدیث حوت، رویکرد سکوت در برابر این دسته از روایات را در پیش گرفته و بیان داشته است: «فی هذا الحدیث رموز و إنما يحلها من كان من أهلها» (الوافی، ۴۷۲/۲۶). بنابراین، باتوجه به آنکه در منابع روایی، راجع به حدیث حوت تأویلی

از سوی معصومان(ع) بیان نشده است، در حال حاضر، تأویلات ذکرشده از سوی محدثان را نمی‌توان به عنوان مفهوم قطعی این دسته از روایات مطرح کرد.

حمل حدیث حوت بر تقیه نیز جایز نیست، اما نه به دلیل مشتمل نبودن حدیث حوت بر تهدید و خطری برای انسان که مؤلفان بدان استناد کرده‌اند، زیرا در بحث تقیه همواره چنین نیست که موضوع مطرح شده در حدیث سبب ایجاد تهدید یا خطر برای انسان باشد؛ بلکه نفس مسئله ظاهر نشدن مخالفت شیعیان با دیدگاه‌های کلامی یا فقهی یا... اهل سنت در جامعه و دردسر پیدانشدن برای شیعیان کافی بوده است که حدیثی در موضوعات مختلف و متنوع از روی تقیه صادر شود. اما آنچه در اینجا مردود بودن احتمال تقیه را تقویت می‌کند، قاعده‌ای اصولی است و آن عبارت است از اینکه اصل اولی در اقوال و رفتار ائمه معصومان(ع) عدم تقیه است و در موارد شک، کلام آن‌ها بر غیر تقیه حمل می‌شود (رحمانی، ۱۷۵).

مؤلفان که سه رویکرد قبلی در خصوص حدیث محل بحث را نپذیرفتند، تلاش کرده‌اند با استناد به قراین و شواهدی که در نوشتار بدان اشاره شد احتمال آخر؛ یعنی طرح و رد حدیث حوت را رویکردی منطقی و مستدل ارائه دهند، غافل از اینکه همان گونه که گذشت؛ اولاً رویکرد نخست؛ یعنی سکوت در برابر حدیث، رویکردی پذیرفتنی است و نمی‌توان با استناد به رشد آگاهی‌های علمی بشر این رویکرد را مخدوش دانست و ثانیاً تمام شواهد و قراینی که مؤلفان بدان استناد جسته‌اند تا بر اساس آن‌ها حدیث محل بحث را از حجیت ساقط سازند، قراینی غیر مستدل است که در نوشتار حاضر به تمامی آن‌ها پاسخ داده شد.

۲. حدیث حوت و ارتباط آن با آیات قرآن

باتوجه به آنچه گذشت روشن شد که از طریق شواهد و قراینی که نویسندگان در طرح و رد حدیث حوت بدان استناد جسته‌اند، نمی‌توان حدیث مذکور را که به طرق مختلف در منابع روایی-تفسیری یافت می‌شود و اتفاقاً به اذعان خود نویسندگان برخی از طرق نقل آن از نظر سندی صحیح است و بنا بر تعبیر علامه مجلسی حدیثی همچون متواتر است، حدیثی ساختگی و اسرائیلی دانست.

یکی از معیارهای مهم در شناسایی اخبار جعلی و ساختگی، مخالفت آن با قرآن است. در این قسمت نخست این معیار را درباره حدیث حوت بررسی می‌کنیم و در نهایت، برای تبیین هرچه بهتر حدیث مذکور، به ارتباط این حدیث با آیات قرآن می‌پردازیم.

باتوجه به اینکه مؤلفان، حدیث اصلی را حدیثی دانسته‌اند که کلینی در کتاب الکافی از امام صادق(ع) نقل کرده است، در اینجا نیز همین روایت را مبنای کار قرار می‌دهیم و به ارتباط آن با آیات قرآن می‌پردازیم. در روایت مذکور آمده است: «مُحَمَّدٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِبْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ عَنْ

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَرْضِ عَلَيَّ أَيُّ شَيْءٍ هِيَ قَالَ هِيَ عَلَيَّ حُوتٍ قُلْتُ فَالْحُوتُ عَلَيَّ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ قَالَ عَلَيَّ الْمَاءُ قُلْتُ فَالْمَاءُ عَلَيَّ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ قَالَ عَلَيَّ صَخْرَةٌ قُلْتُ فَعَلَيَّ أَيُّ شَيْءٍ الصَّخْرَةُ قَالَ عَلَيَّ قَرْنٌ ثَوْرٍ أَمَلَسَ قُلْتُ فَعَلَيَّ أَيُّ شَيْءٍ الثَّوْرُ قَالَ عَلَيَّ الثَّرَى قُلْتُ فَعَلَيَّ أَيُّ شَيْءٍ الثَّرَى فَقَالَ هِيَ هَاتَ عِنْدَ ذَلِكَ صَلَّى عَلَّمَ الْعُلَمَاءَ» (كلینی، ۸/۸۹).

باتوجه به روایت مذکور، زمین و ماتحت آنکه امام بدان اشاره می فرمایند، به صورت زیر ترتیب یافته اند:

کافی	منبع لایه ها
ارض	۱
حوت	۲
ماء	۳
صخره	۴
قرن ثور	۵
ثری	۶

در باره مفهوم «الْحُوت» در آیه ۴۸ سوره قلم آمده است: «فَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ» (قلم: ۴۸). در جای دیگری از قرآن کریم به جای عبارت «صَاحِبِ الْحُوتِ» از «ذَا النُّونِ» استفاده شده است: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (انبیاء: ۸۷). بنابراین، مشخص می شود که «الحوت» و «النون» معنای مشابهی دارند. همچنین در آیه اول سوره قلم نیز به «نون» اشاره شده است: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ.» طبرسی در تفسیر این آیه آورده است که: «ابن عباس و مجاهد و مقاتل و سدی گفته اند: آن اسم آن ماهی است که زمین ها بر او قرار دارد» (۲۵/۲۰۹). صاحب تفسیر اثنا عشری درباره تفسیر نون به شش وجه اشاره می کند که یکی از آن ها اسم ماهی است: «اسم ماهی، و مراد اسم جنس و تخصیص ذکر آن به اعتبار آنکه از آیات غریبه الهی است، چه در آب ایجاد و در آب زندگانی و اگر خارج شود، می میرد» (شاه عبدالعظیمی، ۱۳/۲۶۰). در مجموع می توان گفت که یکی از دلایل شروع سوره قلم با حرف «نون» می تواند آیه ۴۸ این سوره باشد.

درباره مفهوم «ماء» نیز آیه «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ...» (هود: ۷) می‌تواند مؤید مناسبی برای لایه‌بندی ذکرشده در حدیث حوت باشد؛ چراکه در این آیه آسمان‌ها، زمین و آب هرکدام قسمت‌هایی جداگانه در نظر گرفته شده‌اند و همان‌گونه که از فحوای آیه بر می‌آید قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین، عرش و آب خلقت یافته بودند. حال ممکن است این سؤال به ذهن بیاید که این آب غیر از آبی است که زمین بر آن استوار است، زیرا در آیه مذکور به استقرار عرش خداوند بر آن تصریح شده است، اما در پاسخ باید بیان کرد که عبارت «کان» در آیه مذکور مؤید آن است که عرش خداوند زمانی بر آب مستقر بوده است، اما روایت زیر به خوبی روشن می‌کند که طی فرایندی، این عرش به بالایی آسمان هفتم انتقال یافته است:

سَأَلَ الْمَأْمُونُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا. فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْعَرْشَ وَالْمَاءَ وَالْمَلَائِكَةَ قَبْلَ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَكَانَتِ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَدِلُّ بِأَنْفُسِهَا بِالْعَرْشِ وَبِالْمَاءِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ جَعَلَ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ، لِيُظْهِرَ بِذَلِكَ قُدْرَتَهُ لِلْمَلَائِكَةِ، فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، ثُمَّ رَفَعَ الْعَرْشَ بِقُدْرَتِهِ وَنَقَلَهُ فَجَعَلَهُ فَوْقَ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ، وَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، وَهُوَ مُسْتَوٍ عَلَى عَرْشِهِ...» (ابن بابویه، التوحيد، ۳۲۰).

افزون بر آنچه گذشت، آیاتی که در آن‌ها از کوه‌ها با عنوان «رواسی» یاد شده است نیز قرینه مناسبی در موضوع استقرار زمین بر ماء است. توضیح آنکه، واژه «رواسی» از ریشه «رسو» به معنای ثابت و پابرجاست (راغب اصفهانی، ۳۵۴)؛ ازاین‌رو، به لنگر کشتی که سبب ثبات و قرارگرفتن کشتی در یک نقطه از آب می‌شود «مرسات» می‌گویند (جوهری، ۲۳۵۶/۶). استعمال این عبارت برای کوه‌ها در زمین به‌خصوص با در نظر گرفتن احادیثی که در آن‌ها زمین به کشتی تشبیه شده است مانند حدیثی از امام علی (ع) است که در این باره می‌فرماید: «فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْأَرْضَ صَارَتْ تَمُوجُ بِأَهْلِهَا كَالسَّفِينَةِ فَعَلَقَ اللَّهُ الْجِبَالَ فَأَرْسَاهَا» (مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰۱/۵۴). این روایت حاکی از آن است که در آیات مذکور نیز گویا زمین به‌مثابه یک کشتی در نظر گرفته شده است که به‌واسطه لنگرها (رواسی) بر روی آب ساکن شده است؛ زیرا کاربرد لنگر در یک کشتی برای تثبیت و عدم‌تحرك کشتی در آب است.

مفهوم «الصخرة» در آیه ۱۶ سوره لقمان آمده است: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِنْتَقَالَ حَبَّةً مِنْ حَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ». رشیدالدین میبدی معتقد است که این صخره نه در آسمان و نه در زمین است: «قال أكثر المفسرين هي الصخرة التي عليها الارض وهي التي تسمى السجّين وليست من الارض وهي التي يكتب فيها اعمال الفجّار و خضرة السماء منها وهي على

الريح ليست في السماء ولا في الارض» (۴۹۳/۷). کاشفی سبزواری و کاشانی بیان داشته‌اند که «فَتَكُنُّ فِي صَخْرَةٍ؛ پس باشد در زیر صخره سبز که آن را صماء گویند و در زیر هفتم زمین است» (کاشفی، ۹۱۴/۱؛ کاشانی، ۲۱۰/۷). طبرسی از قول سدی بیان کرده است که: «مقصود از صخره در اینجا آن کوهی است که نه در آسمان‌ها و نه در زمین قرار گرفته باشد، بلکه منظور سنگی است که زیر طبقه هفتم زمین است، اما افزوده این حرفی است که دانشمندان اسلامی آن را نپذیرفته‌اند» (۴۹۹/۸).

همان گونه که مشاهده می‌شود در آیه فوق دو مرتبه «أَوُّ» تکرار شده است: «أَوُّ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ». اما بیشتر مفسران و مترجمان قرآن کریم اولین «أَوُّ» را حذف کرده‌اند و آیه را مبتنی بر «فَتَكُنُّ فِي صَخْرَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ» معنا کرده‌اند. در آیه ۵۱ سوره شوری نیز دو مرتبه «أَوُّ» تکرار شده است: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ». تکرار «أَوُّ» ایجادکننده سه حالت است: «در این فصل، وحی و سخن گفتن خدا با بندگانش را به سه قسمت تقسیم می‌کند: یا به وسیله وحی یا از پس پرده و حجاب یا به وسیله ارسال رسول که به اذن خود هرچه بخواهد به آن رسول وحی می‌کند» (طباطبایی، ۱۰۷/۱۸).

مفهوم «قرن ثور» در قرآن استعمال نشده است، اما هنگامی که این روایت با اخبار مشابه^۱ مقایسه شود به نظر می‌رسد که ظاهراً معادل آن در سایر روایات، همان کلمه بهیموث است و همان گونه که گذشت معرب آن در سه آیه از قرآن کریم به صورت بهیمه به کار رفته است.

مفهوم «الثری» در آیه ۶ سوره طه آمده است: «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى» و لغت دانان آن را به خاک مرطوب معنا کرده‌اند (ابن منظور، ۱۱۱/۱۴؛ صاحب بن عباد، ۱۷۰؛ طریحی، ۷۲/۱).

باتوجه به آنچه گذشت، این اسامی با قرآن بیگانه نیست و اتفاقاً همه اجزای به کاررفته در حدیث حوت در آیات قرآن کریم نیز یافت می‌شوند و حتی سه جزء از آن‌ها (ماء، صخره و ثری) در قرآن کریم نیز در مقام بیان اجزایی از جهان است؛ توضیح آنکه، در قرآن لایه‌های ماء، صخره و ثری به صورت بخش‌هایی منفک از آسمان‌ها و زمین به کار رفته است. باین وجود برخی با استناد به آیاتی چون آیه «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ» و نیز آیه «إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا» تلاش کرده‌اند روایت حوت را مخالف با آیات قرآن دانند و به همین دلیل آن را از اعتبار ساقط دانند؛ برای نمونه، برخی چون ابن شهر آشوب هبة‌الله بن سلامه معتقدند که عبارت «بأمره» در آیه مذکور حاکی از آن است که آسمان و زمین فاقد هرگونه ستون و تکیه‌گاهی است و برخی نیز پایداری آن‌ها را از قدرت الهی می‌دانند و معتقدند اگر غیر از

^۱ عن ابن عباس: «... و اسم السمكة ليواش و يقال لويها و اسم الثور بهموت و قال بعضهم تلهورت...» (ابن عباس، ۶۰۹).

این بود، نمی شد آن را آیتی الهی نامید (شهرستانی، ۱۳۳).

در نقد سخنان مذکور باید بیان کرد که مطابق با روایت معروف «ابی‌الله ان یجری الأشياء الا باسباب»،^۱ هر پدیده و رویدادی در عالم، بر نظام علیت مبتنی است و از این رو نمی‌توان امر خداوند در آیه مذکور را بر صرف قدرت الهی بدون واسطه‌ها و اسبابی که خداوند خود آن‌ها را برای جریان این عالم وضع کرده است، حمل کرد. بنابراین، در اینکه آسمان‌ها و زمین به امر خداوند استواری یافته‌اند شکی نیست، اما باید توجه کرد که خداوند متعال امر خود را از طریق اسباب و واسطه‌ها و بدون برهم‌زدن نظام علیت، در عالم و اشیا آن جاری و ساری ساخته است.

۳. حدیث حوت و ارتباط آن با سایر روایات

گذشته از احادیثی که عموماً در مقام بیان استقرار زمین بر «حوت» و سایر لایه‌هاست، احادیث دیگری وجود دارند که بدون محوریت استقرار زمین بر چیزی، به استقرار زمین بر حوت اشاره کرده‌اند؛ از جمله این روایات، روایاتی است که در مقام بیان علت زلزله یا تبیین جایگاه استقرار عمود خداوند است که به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌شود.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «إِنَّ الْحُوتَ الَّذِي يَحْمِلُ الْأَرْضَ أَسْرَى فِي نَفْسِهِ أَنَّهُ إِنْ مَا يَحْمِلُ الْأَرْضَ بِقُوَّتِهِ فَأَرْسَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ حُوتًا أَصْغَرَ مِنْ شِبْرٍ وَ أَكْبَرَ مِنْ فُتْرٍ فَدَخَلَتْ فِي خِيَّاسِيمِهِ فَصَعَقَ فَمَكَثَ بِذَلِكَ أَزْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ رَوَّفَ بِهِ وَ رَحِمَهُ وَ خَرَجَ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ بِأَرْضٍ زَلْزَلَةٌ بَعَثَ ذَلِكَ الْحُوتَ إِلَى ذَلِكَ الْحُوتِ فَإِذَا رَأَهُ اضْطَرَبَ فَتَزَلَّزَلَتِ الْأَرْضُ» (کلینی، ۲۵۵/۸؛ ابن‌بابویه، الفقیه، ۵۴۳/۱؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۳۰/۵۷)؛ همانا آن ماهی که زمین را بر خود حمل می‌کند با خود گفت: که من کسی هستم که همه زمین را به نیروی خود بردارم، پس خدای تعالی یک ماهی به نزدش فرستاد که کوچکتر از یک وجب و بزرگتر از سر انگشت بود، پس آن ماهی کوچک به درون بینی او رفت و او غش کرد و چهل روز بدان حال ماند، سپس خدای عزوجل بدو مهر ورزیده و رحمش کرد و آن ماهی از بینش بیرون رفت و هرگاه خدای عزوجل بخواهد جایی زلزله رخ دهد آن ماهی کوچک را به سوی آن ماهی بزرگ فرستد و به محض اینکه او را ببیند بر خود بلرزد و از این نظر زمین بلرزد.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَمُودًا مِنْ يَأْقُوتَةَ حَمْرَاءَ رَأْسُهُ تَحْتَ الْعَرْشِ وَأَسْفَلُهُ عَلَى ظَهْرِ الْحُوتِ فِي الْأَرْضِ السَّابِغَةِ السُّفْلَى فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اهْتَزَّتْ الْعَرْشُ وَ تَحَرَّكَ الْعَمُودُ وَ تَحَرَّكَ الْحُوتُ فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اسْكُنْ يَا عَرْشِي فَيَقُولُ كَيْفَ اسْكُنُ وَ أَنْتَ لَمْ تُغْفِرْ لِقَائِلِهَا فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّهُ قَالَ: أَلَى اللَّهِ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَيَجْعَلُ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا شَرْحًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ عَلَمًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ تَابًا نَاطِقًا عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَ جَهْلَهُ مَنْ جَهْلَهُ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ نَحْنُ (كلینی، ۱۸۳/۱).

و تَعَالَىٰ أَشْهَدُوا سُكَّانَ سَمَاوَاتِي أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لِقَائِلِهَا» (همو، التوحید، ۲۳؛ حر عاملی، ۲۱۴/۷؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۹۴/۹)؛ همانا خدا را ستونی از یاقوت سرخ است که سر آن ستون زیر عرش و پایین آن بر پشت ماهی در طبقه هفتم زمین قرار دارد. پس هنگامی که بنده خدا بگوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، عرش بلرزد و این ستون همراه با ماهی به حرکت در آید. در این هنگام خدای عزوجل می‌فرماید: «ای عرش من آرام باش.» عرش عرضه می‌دارد: «چگونه آرام باشم در حالی که تو گوینده لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را نمی‌آمرزی؟» در این هنگام خدای عزوجل می‌فرماید: «ای ساکنان آسمان‌های من، شاهد باشید که من گوینده لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را آمرزیدم.»

وجود این قرائن مکرر بر استقرار زمین بر حوت در روایاتی غیر از روایت مشهور حوت دلیلی است بر اینکه نمی‌توان روایت حوت را روایتی ساختگی تلقی کرد. باین حال، برخی افراد، اخبار و خطب و ادعیه وارده را که در آن‌ها به عدم اتکای زمین بر چیزی اشاره شده است با روایت حوت مخالف دانسته‌اند و معتقدند که مطابق با این اخبار، زمین به خودی خود و بدون اینکه بر چیزی تکیه داشته باشد، در فضا معلق است؛ از جمله این مستندات که مکرر بدان اشاره شده است سخن امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۱۸۶ نهج البلاغه است که حضرت راجع به زمین چنین بیان داشته‌اند: «وَأَنْشَأَ الْأَرْضَ فَأَمْسَكَهَا مِنْ غَيْرِ اشْتِغَالٍ وَ أَسَاهَا عَلَىٰ غَيْرِ قَرَارٍ وَ أَقَامَهَا بِغَيْرِ قَوَائِمٍ وَ رَفَعَهَا بِغَيْرِ دَعَائِمٍ وَ حَصَّنَهَا مِنَ الْأَوْدِ وَ الْأَعْوِجَاجِ» (شریف رضی، ۲۷۴).

در پاسخ به ایراد یادشده با استناد به عبارت «أَقَامَهَا بِغَيْرِ قَوَائِمٍ»، درباره زمین باید بیان کرد که اولاً امام به استقرار زمین بر آب در سایر خطبه‌ها اشاره کرده‌اند؛ برای نمونه در خطبه ۱۶۰ چنین آمده است: «وَكَيْفَ عَلَّقَتْ فِي الْهَوَاءِ سَمَاوَاتِكَ وَ كَيْفَ مَدَدَتْ عَلَى مَوْرِ الْمَاءِ أَرْضَكَ» (همان، ۲۲۵)؛ و آسمان‌هایت را چگونه در هوا معلق داشته‌ای و زمینت را چگونه بر امواج آب گسترده‌ای.

آن حضرت در خطبه اشباح نیز به این امر اشاره کرده و بیان داشته‌اند: «كَبَسَ الْأَرْضَ عَلَى مَوْرِ أَمْوَاجِ مُسْتَفْجَلَةٍ وَ لُجَجِ بَحَارٍ زَاخِرَةٍ... وَ سَكَنَتِ الْأَرْضُ مَدْحُوَّةً فِي لُجَّةِ تَيَّارِهِ... فَسَكَنَتْ مِنَ الْمَيْدَانِ لِرُسُوبِ الْجِبَالِ فِي قَطْعِ أَدِيمِهَا وَ تَغْلُغْلِهَا، مُتَسَرِّبَةً فِي جُؤَابَاتِ خِيَاشِيمِهَا» (همان، ۱۳۱)؛ زمین را در میان تلاطم و هیجان‌های امواج و دریا‌های مملو از آب فرو برد... و زمین در میان آن آب پر موج قرار گرفت... و زمین به سبب نفوذ کوه‌ها در آن و فرورفتن ریشه‌های آن در منافذش، از لرزش باز ایستاد و آرام گرفت.

ابن میثم بحرانی در شرح خطبه مذکور بیان می‌دارد: «لفظ «کبس» را برای خلقت زمین که بخش اعظم آن در آب قرار دارد استعاره به کار برده است از نظر تشبیه کردن زمین به مشک که در آن دمیده و بر آب افکنده باشند، چنان که مشک در آب فرو نمی‌رود و بر آب تکیه دارد، زمین نیز بر آب تکیه دارد» (ابن میثم،

باتوجه به عباراتی که امام علی (ع) در سایر خطبه‌های خود استعمال کرده‌اند، آیا نمی‌توان آب را به‌عنوان یکی از پایه‌های زمین به‌شمار آورد؟

ثانیاً، تصریح امام (ع) به عدم استقرار زمین بر چیزی در خطبه ۱۸۶ نهج البلاغه با تعبیر «وَأَقَامَهَا بِغَيْرِ قَوَائِمٍ»، مشابه همان تعبیری است که قرآن کریم درباره آسمان‌ها استعمال کرده است؛ توضیح آنکه، خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» (رعد: ۲).

امام رضا (ع) در پاسخ به یکی از اصحاب خود که چگونه آسمان‌ها به زمین تنیده شده است، در صورتی که خداوند می‌فرماید: «رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»، بیان داشته‌اند: «سُبْحَانَ اللَّهِ! أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ: بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا؛ سبحان الله! مگر خدا نمی‌فرماید: بدون ستون‌هایی که آن‌ها را ببینید». او پاسخ می‌دهد: آری امام (ع) می‌فرماید: «ثُمَّ عَمَدٌ وَ لَكِن لَاتَرَوْنَهَا؛ آنجا ستون‌هایی وجود دارد، اما شما آن‌ها را نمی‌بینید» (قمی، ۳۲۸/۲).

باین حال، امام علی (ع) در نهج البلاغه به‌هنگام وصف آسمان‌ها، همان شیوه قرآنی را در پیش گرفته است و آن‌ها را بدون ستون معرفی می‌فرماید: «فَمِنْ شَوَاهِدِ خَلْقِهِ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ مُوْطِدَاتٍ بِلَا عَمَدٍ قَائِمَاتٍ بِلَا سَنَدٍ» (شریف رضی، ۲۶۱).

باتوجه به آنچه گذشت می‌توان بیان کرد که وصف زمین بدون پایه در روایات نیز حاکی از پایه‌هایی است که برای بشر نامشهود است، نه اینکه این عبارات حاکی از آن باشند که زمین به‌صورت مطلق، عاری از هرگونه پایه و نقطه اتکایی و در نتیجه معلق در فضا باشد.

نتیجه‌گیری

حدیث حوت از جمله احادیثی است که به طرق مختلف در منابع اهل سنت و نیز شیعه ذکر شده است. این حدیث از نظر سندی صحیح است، اما باتوجه به معنای پیچیده‌ای که دارد در زمره احادیث مشکل به‌شمار می‌آید. از این رو، بسیاری از محدثان تلاش کرده‌اند آن را به‌گونه‌ای توجیه کنند. در مقابل، برخی دیگر این حدیث و نظایر آن را نپذیرفته و آن‌ها را در شمار اسرائیلیات قرار داده‌اند که نویسندگان نوشتار محل بحث نیز چنین دیدگاهی داشته‌اند.

مهم‌ترین ادله‌ای که نویسندگان در اسرائیلی بودن حدیث حوت بدان استناد جسته‌اند پیشینه آن در ادیان گذشته است؛ اما باتوجه به اینکه وجود اشتراک و مشابهت میان آموزه‌های ادیان مختلف الزاماً مقوم انگاره اقتباسی بودن آن آموزه نیست، بلکه این امر می‌تواند حاکی از آموزه‌ای صحیح باشد که به حقیقتی علمی در عالم هستی اشاره می‌کند. فراین دیگر چون خبر واحد بودن، اضطراب متون احادیث مشابه، مخالفت با

مسلمات تجربی و فقدان توجیه معقول و منطقی که نویسندگان تلاش کرده‌اند با استناد به آن‌ها حدیث حوت را از اعتبار ساقط و اسرائیلی بودن آن را تقویت کنند، قراین مستدل و منطقی نیست که تمامی آن‌ها نقد و بررسی شد. درنهایت، باید بیان کرد با توجه به روایاتی که از معصومان(ع) نقل شده است، به نظر می‌رسد مناسب‌ترین رویکرد در مواجهه با این دسته از احادیث، سکوت و واگذاری علم آن به معصومان(ع) است.

منابع

قرآن کریم

- ابن بابویه، محمد بن علی، کتاب من لا یحضره الفقیه، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۳ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید، چاپ اول، قم: بی‌نا، ۱۳۹۸ق.
- ابن عباس، عبدالله بن عباس، تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۵ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
- ابن میثم، میثم بن علی، شرح نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق.
- ابوری، محمود، أضواء علی السنة المحمدیه، أو دفاع عن الحدیث، قم: انصاریان، ۱۴۲۰ق.
- آشناور، مهدی و دیگران، «اعتبارسنجی نقد حدیث بر پایه علوم تجربی»، مطالعات فهم حدیث، س ۴، ش ۹، ۱۳۹۷، صص ۳۵ تا ۵۸.
- جفری، آرتور، واژه‌های دخیل در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ اول، تهران: توس، ۱۳۷۲.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، چاپ چهارم، بیروت: دار العلم، ۱۴۰۷ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق.
- حسن‌زاده آملی، حسن، دروس هیئت و دیگر رشته‌های ریاضی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
- حسینی قزوینی، محمد، المدخل إلى علم الرجال و الدرایة، قم: مدیریت حوزه علمیه، ۱۴۲۸ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، چاپ اول، بیروت: دار الشامیه، ۱۴۱۲ق.
- رحمانی، محمد، «تقیه مداراتی و جایگاه آن در انسجام اسلامی»، فقه اهل بیت، زمستان، س ۱۳، ش ۵۲، ۱۳۸۶، صص ۸۶ تا ۱۴۰.
- شاه‌عبدالعظیمی، حسین، تفسیر اثنی عشری، تهران: میقات، ۱۳۶۳.
- شریف رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، صبحی صالح، چاپ اول، قم: بی‌نا، ۱۴۱۴ق.
- شهرستانی، هبة‌الدین، اسلام و هیئت، به تحقیق هادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
- صاحب‌بن‌عباد، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، چاپ اول، بیروت: عالم کتاب، ۱۴۱۴ق.
- طباطبایی، محمد بن علی، مفاتیح الأصول، قم: آل‌البیت(ع)، ۱۲۹۶ق.

- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
- طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، چاپ سوم، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵.
- عاملی، سیدجعفر مرتضی، الصحیح من سیرة النبی الأعظم، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۶ق.
- عاملی، ابراهیم، تفسیر عاملی، چاپ اول، تهران: کتاب فروشی صدوق، ۱۳۶۰.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، الوافی، چاپ اول، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی (ع)، ۱۴۰۶ق.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر الصافی، چاپ دوم، تهران: بی نا، ۱۴۱۵ق.
- قاسمی، جمال الدین، قواعد التحدیث من فنون مصطلح الحدیث، بیروت: دار الفنائس، ۱۴۲۷ق.
- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم: دار الکتاب، ۱۴۰۴ق.
- کاشانی، ملافتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، چاپ اول، تهران: کتاب فروشی محمدحسن علمی، ۱۳۳۶.
- کاشفی، حسین بن علی، مواهب علیه، به تحقیق سید محمد رضا جلالی نائینی، چاپ اول، تهران: اقبال، ۱۳۶۹.
- کلاتری، علی اکبر، «اعتبار خبر واحد در مباحث غیر فقهی»، ویژه نامه فقه و حقوق اسلامی، س ۴۰، ش ۷۹، ۱۳۸۷، صص ۱۹۷ تا ۲۱۹.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، به تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
- مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح الکافی؛ الأصول و الروضة، چاپ اول، تهران: بی نا، ۱۳۸۲ق.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، چاپ دوم، بیروت: بی نا، ۱۴۰۳ق.
- مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی، لواعص صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه، چاپ دوم، قم: بی نا، ۱۴۱۴ق.
- مسعودی، عبدالهادی، آسیب شناخت حدیث، قم: زائر، ۱۳۸۹.
- معرفت، حمیده، «کاربرد حدیث در تفسیر»، الهیات و حقوق دانشگاه رضوی؛ آموزه های قرآنی، س ۱، ش ۱، ۱۳۸۰، صص ۱۴۱ تا ۱۴۶.
- موسوی، سید سلیمان و محمد ابراهیم روشن ضمیر، «تحلیل سندی و محتوایی حدیث حوت با توجه به پیشینه تاریخی آن»، حدیث پژوهی، س ۱۲، ش ۲۳، ۱۳۹۹، صص ۱۱۹ تا ۱۳۶.
- میبدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد، کشف الأسرار و عدة الأبرار، به تحقیق علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- میر جلیلی، علی محمد، «بازخوانی نارسایی اضطراب حدیث، حکم و چگونگی تعامل با آن»، حدیث پژوهی، س ۱، ش ۱، ۱۳۸۸، صص ۱۲۹ تا ۱۶۶.